

انقلاب کُشی

بدینگونه که به نظر میرسد نوبت سوریه فرا رسیده و با این شرایط عمر حکومت اسدیان به سر آمده و روس ها هم نمیتوانند مانع این روند شوند. فکر نمیکنم با مسیری که تاکنون در سوریه طی شده و بعد از وقایعی که تاکنون رخ داده است، این امر دیگر امکان پذیر باشد. مسئله، جایگزینی و پیکره دولت جدیدی است که باید در آینده از منافع بخشهای پیروزمند رقبای امپریالیستی در این جنگ و تجاوز، حمایت و پاسداری کند. امپریالیسم تا کنون برای همین در ارتباط با سوریه مانند لیبی عجله نکرده است. بشار اسد رفته است ولی خودش هنوز نمیداند. آرایش جدید امپریالیستی جهان چند قطبی شده سرمایه داری برای ترمیم خود خون تازه میخواهد و این قیافه های کهنه شده دیگر کفاف کارش را نمی دهند. خیزشها و طغیانهای مردم هم با تاکید بر این امر عملاً اتمام تاریخ مصرف این حکومتها را بخوبی نشان داد و اگر منافع رقبای امپریالیستی در گیر و برخی ملاحظات منطقه ائی دولت های جیره خوار عرب نقشی بازی نمیکرد تا حال کار او را هم یکسره کرده بودند. با وجود تمایزات زیادی که بین شرایط سوریه و لیبی وجود دارد، چنین به نظر میرسد که "مدل لیبی" طرحی است که در سوریه هم کارکرد خود را دارد و امپریالیستهای غربی و امریکا از این صحنه هم ظرفمند بیرون خواهند آمد و سرنوشت مردم سوریه در این آزمون تاریخی رقم خورده است. مزدوران القاعده و ارتشیان فراری که تا دیروز مردم را قتل و عام میکردند، نیرو های مخصوص ارتش های امپریالیستی که عمری برای انجام جنایت های بی شرمانه تعلیم دیده و پروار شده اند، به مدرن ترین سلاح های جنگی تجهیز و با حمایتهای مستقیم و غیر مستقیم از زمین و هوا و دریا به نام "ارتش های آزادی بخش" فلان ملت و بهمان کشور، جنایت هائی را به مردم روا میدارند که دست کمی از جنایتهای حاکمان جلاد وقت نداشته و هر طرف تلاش میکند در کورس بربریت و انقلاب کُشی از دیگری گوی سبقت برآید. زحمتکشان و ستمدیدگان در این بین تنها جبهه بی جبهه موجودند که بازندگان اصلی این جنگ ارتجاعی هستند، پراکنده اند و سازمان و تشکیلات سازماندهی کننده و برنامه ندارند و با منافع واقعی خود آشنا نیستند و نمی دانند چه باید کرد؟ ما چه باید کرد را ده بار خواند ایم، باز با این حال درمانده ایم که چه باید کرد؟ اگر می دانستیم که الان هیچکاره نبودیم. آنکه میدانند و میخواهد که مردم هم بدانند، باید بدانند که برای این باید اول مردم صدای ما را بشنوند یا ما را بخوانند، خلاصه به شکلی باید این رابطه برقرار شود. درست است که صدای ما را مانند سال ۶۷ خفه میکنند هر جنایتی می کنند تا صدای ما بگوش کسی نرسد، ولی با این وجود مسئله دقیقاً همین جاست که در نهایت انقلاب واقعی آنجا در سوریه و لیبی و مصر و ایران صورت میگیرد و ما آنجا باید وجود مادی و عینی پیدار کنیم، تا بتوانیم گسترش عرضی و عمقی پیدا کرده و صدایمان شنیده شود و پرولتاریا و محرومان با منافع واقعی خود و چاره کار آشنا شوند. مزرعه پر بار ایران پر از بذره های کمونیستی کاشته شده ایست که در کوچکترین زمانی، هنگامه رستن، سراز خاک برآورده و با کار و زحمت باغبان باوفا، با رشد و نموی معجزه آسا به گلستان ها و بوستانهای خوش بوی و پر باری مبدل خواهد شد که در وسعتی گسترده و دور دست، زحمتکشان و ستمدیدگان عطر خوشش را می بویند. مردم ما با کمونیسم بیگانه نیستند و ما بخشی از تاریخ زنده این خطه ایم.

این اوضاع و احوال با برنامه های از پیش آماده امپریالیستی شروع نشد. حداقل اگر عراق و افغانستان را بیرون بکشیم بقیه حاصل طغیان مردم به ستوه آمده این کشورها بود که جان به لبشان رسیده و چاره کار را در شورش علیه وضع موجود و حاکمان مرتجع بومی کشورهای خود یافته و به خیابانها ریختند. مانند شورش مردم ایران بعد از انتصابات سال ۸۸ ریاست جمهوری، ولی با دو روند کیفیاً متفاوت. یکبار از دل یک جریان ارتجاعی مانند مضحکه انتصابات در ایران چنان موج تکان دهنده پر زوری بیرون زد که تمام دم و دستگاه حکومتی و دولتی رژیم اسلامی را واقعاً لرزانده و سست کرد، بار دیگر بر خلاف این روند در کشور هائی مانند مصر تونس لیبی سوریه و بسیاری دیگر از ملتهای عرب بر بستر خیزشهای توده ای زحمتکشان محروم و ستمدیده که برای احقاق حقوق خود اقدام به شورش و طغیان کردند، همگی شاهدیم که چه دولت هائی و با چه شرط و شروط از قبل تعیین شده ائی بر سر کار آمده اند و سرنوشت این سر آغاز های پر شکوه به کجا کشیده شده است!

با سقوط بشار اسد ما در سوریه با دو عرصه و شرایط روبرو خواهیم شد، یکی داخل و دیگری خارج از مرزهای سوریه. یعنی حداقل در ابعاد کشورهای منطقه. گفتن اینکه اوضاع داخلی به چه شکلی پیش خواهد رفت به نظر من بنا به آنچه که تا کنون دیده و تجربه شده، با کمی تفاوت روند مشابهی را مانند لیبی را حداقل تا جائیکه به سرنوشتی اسد مربوط میشود، در انتظار خواهد داشت و همین جانوران مسلح شده هم به کمک باقیمانده های ارتش و عوامل ریز و درشت امپریالیسم با این تناسب قوا مجالی به هیچ "نیروی واقعی" که منافع مردم را تبلور دهد، نخواهند داد. وابستگی و پیوستگی بخش "بورژوا متوسط" این کشورها به ساختارهای امروز سرمایه داری جهانی و نقش مخرب و ارتجاعی که در انقلاب کثی در تجربه های اخیر به کمک برادران بزرگتر هم طبقه ایفا کرده و میکنند، بخوبی نشان داد که ظرفیتهای و پتانسیل های این بخش از بورژوازی امروزه فقط میتواند در راستای برنامه ها و سیاستهای جهانی سرمایه فعلیت یافته و عملاً در صف دشمنان مردم قرار گرفته اند.

در ارتباط با صف مردم هم باید گفت، باید دید که در عالم واقعیت توده های مردم کجای کارند و این وسط چه نقشی را بازی میکنند؟ بازتاب واقعیت این امر، حقیقت این امر مشخص هم هست و پاسخ ما به این سوال. یعنی آواره و سرگردان مابین دو نیروی ارتجاعی که بر سر غارت و چپاول مردم با یکدیگر به ستیز برخاسته اند. اگر لنین بود مطمئن هستم که میگفت:

«انسانها در سیاست همیشه قربانیان ساده دل فریب و خود فریبی بوده و خواهند بود؛ و تا زمانی که نیاموزند منافع طبقاتی این یا آن گروه را در پشت عبارات اخلاقی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی و وعده های آنها جستجو کنند، قربانی خواهند شد»

نقش دولت و ارتش ترکیه بنا به روند این دو عرصه شکل نهائی خود را بطور مشخص خواهد گرفت و چشم انداز های آینده نزدیک منطقه و نه حال مینا و اسانسند. چون دخالت عجولانه مستقیم ترکیه خود میتواند باعث وسعت و گسترش یافتن دامنه تنش های این جنگ به اصطلاح داخلی به کشور هائی شود که امپریالیستهای ذینفع در شرایط فعلی هنوز آمادگی رویارویی با آن را ندارند. مسئله ایران پیچیده تر از این حرفهاست که بشود با مشتی مزدور قضیه را سمبل کرد و به آماده سازی های دیگری نیاز دارد که یک ترکیه قدرتمند در منطقه بخصوص بعد از سقوط اسد نقش بزرگی در آن بازی خواهد کرد. البته باید جایگاه و نقش ترکیه در معادلات امپریالیستی برای کنترل منطقه، جداگانه و بطور مشخص ارزیابی و تحلیل شود.

اما رمل و اسطرابل انداختن در باب تحولات منطقه در طی و بعد از سقوط اسد چندان راحت نیست و با نیروها و بازیگران متفاوتی روبروست که می توانند هر حرکت و اتفاق و سیاست و برنامه ای از طرف آنها از امروز به فردا سرنوشت کل منطقه را دستخوش هرج و مرج و حوادث غیر مترقبه بزرگی کند. دولت ترکیه مهره ایست که برای ژاندارمی منطقه یا بخشی از آن حاضر به هر جنایتی است و اگر رژیم اسلامی به لگد پراکنی های خود ادامه داده و عقب نشینی نکند، بعد از سوریه و جایگاهی که ترکیه در تقسیم کار آینده منطقه خواهد داشت با در نظر گرفتن همجواری این دو کشور، انقلاب کثی در منطقه وارد فاز جدیدی خواهد شد که ابعاد بسیار هولناک تری را از آنچه تاکنون دیده ایم، پیدا خواهد کرد. شرایطی که یا دوباره چندین دهه دیگر یوغ بردگی تقسیم کار جهانی سرمایه را در اشکال حکومت و دولتهای جدیدی بر گردن مردم خواهد انداخت یا نیروهای انقلابی میتوانند در حین روند بی ثباتی حاصله، بلاخره تکانی بخود داده و با در هم آمیزی با نیروی لایزال توده های زحمتکش و ستمدیده مسیر و جهت حرکت تاریخ را در راستای منافع مردم زحمتکش آگاهانه و هدفمند تغییر دهند.

از آنجاکه بطور مشخص تدارک انقلاب در ایران وظیفه اصلی ما در مرحله کنونی است، بد نیست از این منظر نگاهی به تحولات امروز و فردای سوریه بیاندازیم.

جهانی را آب برد، کمونیستها را خواب

با سقوط اسد ایران بخش بزرگی از مدار قدرت خود را در منطقه از دست خواهد داد و دایره مانورهای عربده کشی هایش بسیار محدود خواهد شد. این وحشت را میتوان از چهره این رژیم خوانده و دستگیری دهها تن از سران بلند پایه نظامی ایران در سوریه توسط مزدوران مسلح امپریالیسم، نشانی از بیم شک و تردیدی است که تمامیت نظام حاکم بر ایران را فرا گرفته است. گرچه رژیم مدتهاست که برای سرکوب ستمدیدگان معترض سوری به کمک رژیم بشار اسد شتافته و از هیچ جنایتی روی گردان نیست ولی این باعث نشده که در خفا تلاش های فراوانی را نیز برای زمینه سازی سازش با امپریالیستهای غربی فراهم سازد. تا جائیکه ادعا میشود این سازش صورت گرفته و سران رژیم ایران تلاش میکنند "آبرومندانه" از این قضیه بیرون کشیده و در واقع از وحشت مردم و اوضاع داخلی، سوگند وفاداری به نظم جدید را هم خورده اند. رژیم ایران با توجه به شرایط متزلزل داخلی اش بخصوص در چند ساله اخیر که ظرفیتها و پتانسیل های فراوانی را هم برای مردم و هم برای اپوزیسیون انقلابی فراهم کرد، خطر را بخوبی احساس کرده است. فاکتورهای بسیاری دست در دست هم داده اند تا شرایط جامعه برای انفجار دیگری مهیاتر شود.

مردم کشور ایران در انقلاب شکست خورده ۵۷ تجربه ای را از سر گذراندند که زحمتکشان و ستمدیدگان کشورهای عربی و شمال آفریقا امروز در حال تجربه کردن آن هستند. مردم ما در کوله بار حافظه تاریخی خود این تجربه بزرگ را که مکافات آن بیش از سه دهه اسارت در بند یکی از هارترین رژیم های سرمایه داری **تئوکراتیک** بود، حمل کرده و از این لحاظ چند گام جلوتر رفته اند. بخصوص که بار تجربه جنبش سه ساله اخیر و شکست جنبش اصلاح طلبی هم بدان افزوده شده است. سرکوب عریان و حمایت های اقتصادی و بعضاً سیاسی امپریالیسم، تاکنون از تسویه حساب مردم با این حکومت به انواع مختلف جلوگیری کرده است. ولی روند حوادث اخیر جهان بر بستر بحرانی که مدتی است خود را در ساختارهای تولیدی کشورهای تحت سلطه بروز داده و دامنه آن هر روز گسترده تر شده و میشود، خود یکی از عوامل اصلی شکل گیری اعتراضات و خیزشها و شورشهای محرومان و فرودستان کشورهای بود که شهوت انباشت "نئولیبرالیستی" سرمایه بطور مشخص از اوایل دهه هفتاد وارد را به استخوان آنها رسانده و این خیزشها و قیامها در واقع فریاد درد و زجر این ملت های ستم دیده و رنج کشیده بود که در زیر چتر سرکوب حکومتها و دولتهای ارتجاعی و سرکوبگر بومی به نمایندگی از فرادستان طبقاتی و مالکان این کشورها چندین دهه بار تقسیم کار نئولیبرالیستی انباشت جهانی سرمایه را بدوش کشیده و می کشند.

این شرایط نوین همانطور که برای ما و مردم با فرصتها و خطرات فراوانی روبروست، برای امپریالیسم نیز با فرصت و خطراتی همراه خواهد بود. خطر اصلی از منظر سرمایه داری جهانی بدان معناست که از دل یکی از این تلاطمات موجود بلاخره نیروی انقلابی شکل گیرد که بتواند با تئوری و پراتیک انقلابی با تکیه بر نیروی لایزال توده ها به مصاف وضع موجود رفته و با جلب اعتماد مردم آنها را حول تنها طبقه ای که سرنوشت رهائی بشر در بیداری و عمل آگاهانه آنها نهفته است، اقدام به تشکیل حکومت و دولت پرولتاریا در بخشی یا یکی از این کشورها کند. کابوسی که بخصوص در ارتباط با ایران همیشه خواب از چشم امپریالیسم ربوده و حفظ و نگهداری از این جرثومه های تباهی تاکنون نیز از همین موضع و بی الترناتیوی سرمایه داری جهانی برای جایگزینی رژیم اسلامی نتیجه گرفته است. ولی تاریخ و سرنوشت مبارزات طبقاتی و تضادهای حل نشدنی این سیستم برده داری مدرن همیشه مطابق میل و نقشه خدایان زمینی به پیش نرفته و شرایط کنونی جهان خود گویای روشن این حقیقت تاریخی است. رقابت های امپریالیستی که امروز جنگ های نیابتی خود را در کشورهای تحت سلطه به پیش میرانند، خود خطری است که عوارض شکست یا پیروزی در آن میتواند به همان سان تاثیرات اقتصادی و سیاسی مهیبی را به توازن قدرت رقابتی این یا آن بلوک وارد ساخته و جهان چند قطبی شده امپریالیستی امروز را به مراتب دستخوش تغییر و تحولات جهانی نوینی سازد که در آن رقابتهای مانند روس و چین میتوانند بسیار از آن خشنود باشند.

فرصت های فراهم شده برای سرمایه داری جهانی نیز سفره و خوان یغمای پهن شده ایست که چهره های رنگارنگ آن تلاش میکنند با تمام قوا نشیمنگاه و جایگاه جدید خود را برای چندین دهه دیگر حول آن تعیین و تثبیت کرده و در عید قربانی زحمتکشان این کشورها با سر کشیدن جام و پیاله های پر شده از خون مردم ستمدیده این کشورها عربده های مستانه بزنند. در این راه یکی از ضرورت های اجتناب ناپذیر آنها با در نظر گرفتن رشد نیروهای تولیدی این کشورها به روز رسانی ساختارهای اقتصادی و سیاسی این کشورها بعد از گذشت قریب چهار دهه از انباشت وحشیانه نئولیبرالیستی است. گرچه هنوز حکومت های خود فروخته ائی مانند عربستان در راستای برآورده سازی امیال خدایان زمینی در برابر رشد و توسعه نیروهای تولیدی کشور خود مقاومت نشان داده و در جنگ بقاء برای حفظ حمایت های اقتصادی- سیاسی و نظامی امپریالیسم در واقع به پایگاه مستقیم سرمایه داری جهانی و در راس آنها دولت امریکا تبدیل شده است. اما امپریالیسم بارها نشان داده که هیچ منافعی را بالاتر از منافع خود ندیده و اگر لازم باشد، وفادارترین نوکران خود را اول از همه قربانی میکند. اینکه این ضرورت در ارتباط با حاکمان مرتجع عربستان چه زمانی در دستور کار امپریالیسم قرار خواهد گرفت، سرنوشتی است که به نظر من خروجی آن ارتباط تنگاتنگی با خروجی تغییرات سیاسی دارد که در کشورهای منطقه در شرف انجام گرفتن است.

امروز مسئله ایران با توجه به جایگاهی که از زمان رژیم پهلوی در تقسیم کار جهانی و منطقه داشت، نیز یکی از همین ضرورتهاست که دیگر وجود این شکل از حکومت را بطور مشخص در ایران خطرناک و غیرممکن کرده است. حکومت نئو کراتیکی که با کمک خود اینان و بنا به تضادهای داخلی و خارجی ۳۵ سال پیش جهان از ترس قدرت گیری نیروهای انقلابی در شرف انقلاب ۵۷ سر کار آمد، اینک به ضد خود تبدیل شده است. یعنی رژیمی که برای انقلاب کشی و کمونیست کشی و حفظ ساختارهای اقتصادی تا مغز استخوان وابسته به سرمایه داری جهانی بر سر کار آمد، پس از ۳۵ سال جنایت دین سرمایه، خود به بازتولید ایده ها و اندیشه های رادیکال و آلترناتیو انقلابی پرداخته که مردم را وادار به یافتن راهی برای برون رفت از این بن بست و **بختک دین** و سرمایه کرده است. مضاف بر اینکه رژیم اسلامی خر باربر مطیع و رامی نیز نبود. گرچه در هر صورت ۳۵ سال بابری سرمایه داری جهانی را کرد و علف و یونجه خوبی هم دریافت کرد. ولی این خر بازیگوش و چموش، لگدپراکنی های فراوانی در طی این راه از خود نشان داد که با شرایط امروز جهان دیگر سازگاری ندارد و انباشت سرمایه خاطر امن تری را بخصوص در شرایط کنونی برای ترمیم عوارض و ضایعات بحران اخیر در ایران جستجو میکند. در طویله امپریالیسم گردن خران بازیگوشی مانند رژیم ایران و امثال قذافی و اسد و صدام با هم به دیرک امپریالیسم بسته شده بود که امروز یکی یکی قصابی شده و گوشت و استخوانهای آنها خرج شکمهای گرسنه سگان هار و مزدوران مسلح امپریالیسم برای حفظ ساختارهای وابسته اقتصادی این مناطق در غالب ها و ظروف دولت های سیاسی جدید و مطمئن تری میشوند.

سقوط بشار اسد پیامدهای ناگواری را برای رژیم اسلامی به همراه خواهد داشت که در کنار اوضاع آشفته بازار اقتصادی و سیاسی ایران، نوید روزهای پر تلاطمی را میدهد که بر بستر آن هر تصادف و جرقه ای میتواند موج سنگین نوینی از اعتراضات و شورشهای خیابانی عاصیان محروم ایران را آغاز و دامنه دار کند. موجی که نسبت به شورشهای ۸۸ به مراتب قوی تر و پربار تر خواهد بود و اینبار محرکهای مرکزی آن را انگیزه طبقات زحمتکش و بی چیزی تشکیل میدهند که نه برای پسگیری رای خود بلکه برای تعیین و تکلیف نهائی به خیابانها خواهند ریخت. موجی که انگیزه و محرکهای آن در کنار مبارزه برای آزادی های مدنی، هدف اصلی خود را مبارزه برای رهائی از تمام فلاکتهای اقتصادی که اکثریت قاطع مردم را در ورطه نیستی و فنا قرار داده، بنا خواهد کرد. مسئله جنگ حتی در صورت وقوع آن به احتمال بسیار قوی این شرایط را در داخل ایران وخیمتر کرده و به مرحله ائی خواهد رساند که راهی به غیر از شورش برای مردم باقی نخواهد ماند. این رژیم تمام کارتهای خود را رو کرده و دیگر نمیتواند با نوحه و نوحه خوان مردم عاصی را حول خود برای جنگ افروزی ارتجاعی مثنی دزد سر گردنه که بر سر اموال دزدی شده با هم میجنگند، بسیج کند. مردم دیگر انگیزه برای دفاع از این رژیم نمی بینند و خود این نیز برای ما هم فرصت و هم خطراتی را به همراه خواهد داشت. فرصت بسیج توده ها برای سرنوشتی رژیم و کسب قدرت سیاسی و خطر اینکه اگر ما در این شرایط و برهه سرنوشت ساز

خارج از این معادلات باقی بمانیم، باز امپریالیسم برنده اصلی دور جدیدی از انقلاب کثی در ایران خواهد بود. مگر اینکه سران رژیم اسلامی از وحشت سرنگونی تن به سازش داده و دوباره با خوردن جام زهر برای مدت دیگری به خر باربر مطیع و رامی تبدیل شوند. امکانی که با در نظر گرفتن وحشت‌های هر دو طرف معامله از به قدرت رسیدن نیروهای انقلابی در ایران برای هر دو طرف معامله "سودمند" به نظر می‌رسد.

حال سوال اینجاست که با این چشم انداز و در این اوضاع و احوال ما کجای کار ایستاده و از چه قدرت و پتانسیلی برخوردار هستیم و چه برنامه‌ای برای این آینده نه چندان دور محتمل که هر روزه باید انتظار آن را داشت، داریم؟ آیا با در نظر گرفتن شرایط بحرانی جهان و این گره‌گاه تاریخی و سرنوشت ساز، میشود در قاموس نیروهای چپ و کمونیست قصد و اراده حقیقی را برای دخالتگری در اوضاع و احوال کنونی جهان مشاهده کرد؟ آیا به خود و نیروی لایزال توده‌ها باور داریم و تغییر آگاهانه مسیر حرکت تاریخ جایی در ایده-برنامه و سازماندهی‌های ما دارند و چپ شرایط حساس جهان را درک کرده است؟

پاسخ این سوالات را در واقع باید نیروهای تشکیل دهنده اپوزیسیون چپ نه به امثال من بلکه به مردم جان به لب رسیده عاصی بدهند. برای این هم اول نگاهی صادقانه به موجودیت مادی و عینی خود کرده، غربیلی در "تئوری‌های انقلابی" خاک خورده بیجان و رمق خود انداخته بعد ببینیم که از دهانمان گنده تر حرف نمی‌زنیم؟ مرغان پرکنده تک و تنها و بی دانه و ارزن و بیحالی که فقط قدقد "سی مرغ" رهبری سر میدهند! نشست‌های سرکاری و وعده‌های سرخرمن که بجای دادن امید، حتی همان کورسوی امید را دردل و جان کور کرده و خاطرات اتحاد‌های بی مضمون و محتوای سی سال پیش را تداعی میکند. با وجود کثرت و تنوع ظاهری خطوط مختلف نیروهای تشکیل دهنده اپوزیسیون چپ، گویا همه در یک امر توافق رای دارند و آن هم اینکه همه باز مانند انقلاب شکست خورده ۵۷ منتظر نشسته تا شرایط و اوضاع جهان و بقول حریفی «جبر تاریخ» مردم را بطور خودبخودی و خودانگیخته وارد فازسرنگونی رژیم کرده تا بعد با پهن کردن فرش قرمز از رفقا برای تشکیل دولت حزبی استقبال کنند! البته اگر در غیاب رفقای کمونیست و سوسیالیست، دوباره افعی دیگری از آستین امپریالیسم بیرون نجهد.

انقلاب آگاهانه و هدفمند پیروزمندانه- نه فقط شورش و خیزش- ساخته و پرداخته میشود و این هم بدون ارتباط با توده‌ها قبل از کسب قدرت سیاسی و در حین تدارک انقلاب هرگز میسر نمیشود. تفاوت انقلاب با کودتا هم در اینجاست که در مرکز و کانون انقلاب نیروی لایزال پرولتاریا و زحمتکشان قرار گرفته و بخش بزرگی از آماده‌سازی مادی و ذهنی آنان برای حکومت و دولرداری و رهبری جامعه دقیقاً در حین و شرف همین رفتن و "شدن" ها در مسیر تدارک انقلاب صورت می‌گیرد و نه بعد از کسب قدرت سیاسی. مگر اینکه وقتی ما از حکومت و دولت پرولتاریا صحبت میکنیم منظور حکومت و دولت و قدرت سیاسی روشنفکران از ما بهتران پرولتاریا مد نظر بوده و ترجیح داده میشود که از فردای پیروزی انقلاب سیاسی، این غول خفته دوباره فقط در بعد اقتصادی یعنی همان حیطة کار و کارخانه ظرفیتهای استعداد های خود را نشان داده و دوباره افسار خود را این بار بدست رفقای پیشروی همه چیزدان طبقه بدهند. عذر این روشنفکر هم فردا بدین شکل موجه بوده و ادعا خواهد شد که ذهنیت پرولتاریا هنوز آمادگی حکومت و دولت داری را ندارد! اگر بدبینی کورم کرده بود میگفتم گویا برای پیدایش چنین چشم اندازی و نه یک انقلاب رهائی بخش پرولتاری، با برنامه قبلی گام برداشته می‌شود.

شانزده ماه پیش من تا حدودی در ارتباط با آماده‌سازی خود- طبقه و مردم در مقاله "سی مرغ و سیمرغ رهبری" پیشنهاد هائی را مطرح کردم که میتوانست با هم اندیشی دل سوزانه رفقای که به حساسیت شرایط کنونی جهان پی برده و نسبت به سرنوشت مردم بی تفاوت نیستند، بسط و گسترش یافته تا شاید پلانفرم عامی را برای همکاری جدی نیروهای انقلابی وفادار به انقلاب پایه ریزی کند که متأسفانه اینچنین نشد. نشست کلن با به تمسخر گرفتن شعور ما در واقع کاریکاتور مضحکی از "سی مرغ رهبری" بود که با پس گردنی اجبار زمان صورت گرفت و نه اراده و میل واقعی این نیروهای شرکت کننده برای حل معضلات پیش پای جنبش کمونیستی و انقلاب. خود مرکزبینی و سکتاریسم گندیده‌ای که خیال میکند کل اونیورسوم به دور وجود نحیف و نزار این یا آن تشکیلات چرخیده و

اینانند که تمام وحدت جهان هستی را امکان پذیر ساخته اند. در صورتی که در عالم واقعیت و نه ایده آلیسم باید دید کجا و چگونه این اپوزیسیون یا اجزاء و اعضای تشکیل دهنده آن کوچک ترین تاثیری در روند حوادث و رویدادهای اخیر داشته و توانسته حتی مهر کم‌رنگی به یکی از این صدها حرکت توده های عاصی و محروم، زده باشد؟

خود فریبی را کنار گذاشته و سعی نکنیم با باد کردن خود دشمن بترسانیم که این دشمن زخمی شده هیولای باران خورده ایست که نه تنها از این بادکنک بازی ها نمی هراسد، بلکه بسیار خشنود و راضی هم هست تا ما در ابد در همین عالم خود شیفتگی و خودفریبی در جا بزنیم. تنها نیروی که قادر است بساط و دم دستگاه این نظام وحشی بهره کشی را جمع و جور و به زباله دانی تاریخ بریزد نیروی لایزال توده هاست و نه مثنی روشنفکر خود فریفته جدا از مردم. ما به ارتباطات واقعی و حقیقی نیاز داریم و نه دنیای مجازی که میتوان در آن شکل باد کرده خود را با کمی بازاری گرمی دلالت منشانه به هر کسی فروخت. به هم اندیشی و همکاری واقعی بین نیروهای کمونیست و سوسیالیستی که با قرار دادن منافع واقعی زحمتکشان در کانون اهداف خود بتوانند با وجود تمایزات خطی بر مبنای وجوه مشترک بسیاری، نیروها و ظرفیت های مادی و ذهنی بالقوه و بالفعل خود را سازمان یافته و منسجم تر در خدمت انقلاب زحمتکشان قرار داده و با برنامه ریزی های مشخصی شکل مادی و عینی بدهند. وقت نیست و تاریخ- انقلاب و به همان سان **ضد انقلاب** منتظر نمی مانند تا ما بعد از کشیدن یک خمیازه طولانی از رخوت و کسادی ۳۰ ساله در زیر سایه درخت تنومند تن پروری و خودخواهی چشم باز کرده تا ببینیم در جهان چه میگذرد و ما کجا جهان در این مدت لمیده و چرت بی تفاوتی و بی خیالی زده ایم. وقت تنگ است، به خود آئید و سرنوشت توده ها و انقلاب را جدی بگیرید و به تناسب فشرده‌گی تحولات به فشرده‌گی فعالیتهای ذهنی و عینی خود افزوده و هم پیمانان انقلاب را در این راه به حول بسیاری از مبناهای مشترک گرد هم آورید تا با یک اراده جانانه که برخاسته از خواست حقیقی انقلاب است، شانه به شانه و رفیقانه پاسخ بسیاری از سوالات بی جواب و تمایزات موجود را در **حیطه خود شدن ها و پراتیک انقلاب** بجوئیم... پراتیکی که بزرگترین اولویت آن برقراری ارتباطات زنده و پویا با پرولتاریا و زحمتکشانی است که برای حقوق مدنی و صنفی خود بطور مشخص همه روزه در حال جنگ بقاست و مبارزات خود را به تنهایی و بی یار و یاور به پیش میراند. ارتباط با توده های زحمتکش و ستمدیده ائی که هیچ امیدی به فردای خود نداشته ولی میتواند با آشنائی با برنامه های ما برای جهان و افق دیگری مبارزات طبقاتی خود را به پیش براند. ارتباط واقعی با زنان جسور زحمتکشی که در واقع ما باید از جسارت و شهامت و ایستادگی و مقاومت و خود پویائی انقلابی آنان بیاموزیم.

درد دلی با زحمتکشان و ستمدیدگان

ای زحمتکشان زن و مردی که جهان بشری از برکت شیره جان شما زنده است، ای بی چیزان محروم از همه چیز که بار تولید و بازتولید جهانی را بر دوش خسته خود از جور و بهره کشی بی پایان خدایان زمینی، حمل کرده و شلاق سرمایه بارت را هر روز سنگین تر و غیر قابل تحملتر میکند، ای خالق ثروت و سرمایه و ارزش، جهان در دست پر توان توست و تویی که نبض جهان با نبضت تپیده و از شیره جانت تغذیه و زندگی میکند و خودتان کمترین سهم را از آن می برید. وظیفه تغییر جهان ستمگری رسالت تاریخی شماست. رسالت تاریخی شما به مثابه یک طبقه جهانی که پیکرش را خدایان زمینی تکه تکه و در تقسیم کار جهانی خود در چهار گوشه جهان پراکنده اند. چاره ما وحدت ماست و تا زمانیکه تو و من به ما تبدیل نشده، همچنان روح و وجودمان در لابلای چرخ دنده های ماشین عظیم بهره کشی مدرن سرمایه داری خرد خواهد شد. تو و من به تنهایی در برابر این ماشین غول آسای مکنده ارزش های اضافی هیچ شانس نداریم و دشمن طبقاتی ما با در دست داشتن همه امکانات جامعه برای تداوم و استمرار برده داری مدرن به خاک و خونمان خواهد کشید. چاره ما وحدت و تشکیلات ماست که فقط برای شرایط بهتر بردگی مدرن و منافع مقطعی ما با کارفرما و سرمایه چک و چانه نمیزند، بلکه تشکیلاتی که در آن ما با منافع و رسالت تاریخی خود آشنا میشویم. رسالتی که وظیفه تاریخی ما را وحدت تمام زحمتکشان برای رهبری جامعه تا افقهای جامعه کمونیستی ترسیم و به تصویر کشیده است. شما تنها طبقه

ای هستند که از نظام طبقاتی اداره جامعه و این وضع موجود هیچ نفعی ندارند و به همین خاطر این وظیفه خطیر یعنی گرفتن سرنوشت رهائی کل جامعه بشری به طبقه شما یعنی تولید کنندگان بی چیز واگذار شده است. طبقه ائی که بدون رها سازی تمام ستمدیدگان جامعه، خود رهائی نیافته و سرنوشت آینده بشر به انقلاب رهائی بخش او گره خورده است.

سرمایه از اتحاد و همبستگی ما می هراسد چون تاریخ مبارزات طبقاتی به او آموخته که در وحدت و اتحاد ما چه نیروی لایزال عظیمی نهفته و چه معجزات زمینی که با آن میسر نشده است. در برابر قدرت همبستگی آگاهانه و سوسیالیستی ما هیچ نیروی قدرت ایستادگی ندارد و این وحدت آگاهانه نیز بدون آگاهی طبقاتی و سوسیالیستی و فقط از درون بده بستانهای روزمره با کارفرما و سرمایه دار حاصل نشده و نخواهد شد. فرآیند کار، فرایندی اجتماعی است که خصلت تولید سرمایه داری بیش از هر زمان دیگر آن را اجتماعی تر کرده است. سرمایه خود بخوبی به خصلت دوگانه اجتماعی کار واقف بوده و میداند که این اجتماعی شدن کار فقط متضمن روند انباشتت نیست و این قدرت در عین حال یکی از بزرگترین نقاط ضعف او نیز هست. او بخوبی آموخته و میداند که این اجتماع تولیدی از خود بیگانه اگر به منافع واقعی و قدرت نهفته در جمع اش پی ببرد، نیروی اشتراک دیگر شاهراه تولید ارزش بیشتر مازاد برای تصاحب خصوصی اقلیتی انگل در جامعه نیست، بلکه طوفانی است که میتواند کاخ های بهره کشی و ستمگری خدایان زمینی تمام اعصار طبقاتی ستمگری را ویران و بر سر متروکه های آن جهان دیگری بسازد. بورژوازی به حقیقت این امر آشناست و به همین خاطر دولت دارند و مجلس و ارتش، زندان و شکنجه و اعدام و مزدوران همه رنگه و کنترل تمام رسانه های گروهی و اعمال فشار که در صف اول آنان روشنفکران و ایدئولوگهای بورژوازی برای توجیه و تحریف تاریخ قرار گرفته اند تا به ما القاء کنند که این وضع موجود ابدی است و حتی خیال تغییر را هم در سر و اندیشه نپرورانیم. شکست کمونیسم رایاوه سرائی میکنند ولی از وحشت همین "مرده" حتی اجازه نمیدهند که بر سر مزارش رفته و با یاد و خاطره دوران زندگی اش دل خود کمی خوش کنیم. در این جنگ طبقاتی سرمایه با تمام تجهیزات مادی و ذهنی خود در برابر ما صف آرائی کرده و از هر امکاناتی برای سرکوب و در هم شکستن صف منسجم ما استفاده میکند، گاهی حتی از خود ما بر علیه ما. پس ما هم باید خود را مجهز کنیم و از تمام امکانات و نیروهای بالقوه و بالفعل خود و جبهه زحمتکشان و ستمدیدگان بهره برده تا بتوانیم در برابر صف و سپاه مجهز ارتجاع و امپریالیسم قد علم کرده و آینده بشریت را از تباهی و نابودی نجات دهیم. حرص و ولع بی پایان سرمایه، جهان را تا مرزهای نابودی کشانده و با نابودی طبیعت و محیط زیست می رود که در آینده نزدیکی شرایط زیست محیطی را نیز در حداقل خود برای اکثریت مردم بی بضاعت جهان غیرممکن سازد.

یا ما به کمک متحدین خود قادر خواهیم بود که این روند تباهی را شکسته و به مسیر دیگری بکشانیم یا سرمایه دیر یا زود با تضادهای حل نشدنی و ذاتی خود جهان بشری را به نابودی خواهد کشید. برای نیل به این هدف ما به ایده و اندیشه مبارزه طبقاتی نیاز داریم. ایده و اندیشه که بازتاب واقعیات عینی موجود بوده و فراتر از آن علم و دانش رسیدن به جهانی دیگری را نیز به ما بیاموزد. ساختن فردا بدون ایده و تئوری انقلابی مقدور نیست و باید آگاهانه و هدفمند صورت گیرد. علم و دانش و ایده های مبارزه طبقاتی ما نیز از آسمان نازل نشده و محصول جمع بندی علمی از هزاران سال پراستیک اجتماعی نسلهای بردگان گذشته و امروز است که مانند چراغ و مشعل فروزانی راه برون رفت از تباهی نظام سرمایه داری امروز را برای ما روشن میکند. ما باید به این علم و دانش و ایده های رهائی بخش مسلح شویم تا شانس در برابر ماشین تخریب و تباهی سرمایه داری داشته باشیم. شعور اجتماعی ما باید بازتاب دهنده وجود اجتماعی مان باشد و بتواند واقعیات عینی طبقه ما را بطور حقیقی و نه وارونه به تصویر بکشد. این نیز بدون کمک و همیاری پیشروان آگاه طبقه و خودبخود و از درون مناسبات وارونه شده کار و سرمایه که ما را از آموزش و تعلیم و تربیت برای کشیدن بهره بیشتر محروم ساخته، بوجود نمی آید و لزوم سازمان انقلابی طبقه کارگر در این جنگ طبقاتی برگرفته از ضرورتی است که تاریخ هفت هزار سال جوامع طبقاتی به ما تحمیل کرده است و راه فراری از آن نیست. بدون تئوری انقلابی، انقلاب ظفرمند پرولتری هم خواب و خیالی بیش نیست و بغیر از تکرار شکست و ناامیدی و به هرز رفتن نیروی عظیم ما معنائی نخواهد داشت. بیخود نیست که دشمن طبقاتی با صدها شکل و شمایل آراسته شده به "تئوری انقلابی" تلاش کرده و میکند تا در صف ما نفوذ کرده و به شعور اجتماعی ما شکل و غالب مطلوب

خودشان را بدهند. وگرنه که به همان نیروی سرکوب وحشیانه خود بسنده کرده و به این همه تئوریسین و نویسنده و شاعر و هنرمند... و ذهنیت ساز دروغین نیازی نداشت. همه این تلاشها فقط در راستای جدائی ما از علم و دانش حقیقی جنگ طبقاتی و مدفون ساختن شعور کمونیستی در زیر آواری از هجویات تئوریک بورژوائی صورت میگیرد.

ای عزیزان زحمتکش جامعه مبارزات صنفی اولین گام ما بر پلکان مبارزات طبقاتی است که با بالا رفتن از آن تازه کار ما آغاز میشود. مبارزات صنفی و تلاش برای شرایط بهتری از استثمار و بردگی در چارچوبهای موجود بورژوائی به حق- لازم و ضروری است، وگرنه همین هم که هست تا حد امکان با وجود ارتش بزرگ ذخیره کار از ما گرفته می شود. ولی این هدف ما نیست و همانطور که گفته شد تازه با بالا رفتن از این نردبان ما قادر خواهیم بود که به چشم انداز و افقهای بلندتری نائل شویم. هر چه بالا رفته این چشم انداز وسیعتر و ما با جلوه های تازه تری از افق مبارزات طبقاتی و بالتبع منافع تاریخی خود آشنا خواهیم شد. این بدان معناست که برای آشنائی با این منافع و رسالت نمی توان در همان پلکان اولیه در جا زد و در مدار چک و چانه زدن با زندانبان برای شرایط بهتر زندان خود را محدود کنیم، امتیازی که اگر امروز داده شد فردا سرمایه در اولین فرصت دوباره آن را پس می ستاند تا ما تا ابد برای همین شل و سفت کردنها نیروی عظیم اجتماعی خود را به هدر دهیم. سوسیالیسم خیلی بیش از اینهاست و برای ساخت چنین جامعه ای نمیتوان خود را در محدوده مبارزات صنفی و سندیکائی زندانی کرد و به مثابه طبقه ای در خود تا ابد بدور سنگ آسیاب بورژوازی چرخید.

"سوسیالیسم اعلان ادامه انقلاب است، اعلان دیکتاتوری پرولتاریا به مثابه نقطه گذار ضروری به سوی محو کلیه تمایزهای طبقاتی، محو کلیه روابط تولیدی که شالوده این تمایزها هستند، محو کلیه روابط اجتماعی که منطبق بر این روابط تولیدی اند و دگرگون کردن کلیه ایده های تثبیت گرفته از این روابط اجتماعی."

این افقی است که فقط در بالاترین نقطه نردبان جنگ طبقاتی مشهود شده و ما قادر به دیدنش خواهیم بود. این راه متلاطم و پرفراز و فرود است که با دالان های تاریک و پیچ و خم های تاریخی زیادی توأم بوده که بر سر هر پیچگاهش صف دشمنان بشریت با هزاران سلاح مادی و ذهنی کمین کرده اند و آماده از هم پاشی صف ما برای جلوگیری از رسالت تاریخی تغییر وضع موجود و خدائی سرمایه هستند. از هم پاشی و جدائی پرولتر از پرولتر و زحمتکش از زحمتکش، جدائی زحمتکش و ستمدیده- جدائی زن و مرد، جدائی پیر و جوان و نسل قدیم و جدید- جدای داخل و خارج و فرم از محتوا- جدائی ایده از پراتیک و در نهایت جدائی پرولتاریا از سازمان انقلابی خود و ستاد رهبری سیاسی جنگ طبقاتی اش در این کارزار سرنوشت ساز برای رهایی نسل بشر از تباهی و نابودی سرمایه داری. آنان ما را فرد به فرد و یکه و تنها میخوانند تا شکار انسان و انسانیت و انقلاب کشی برای آنها سهل و آسان شود. آنان از همبستگی ما وحشت دارند و به پرولتاریای ناآگاه و غیر متشکل برای تداوم و استمرار بهره کشی مدرن نیازمند هستند. هر آنچه که او نمیخواهد خواست ماست و دقیقاً ما هم باید بنیاد کارمان را بر همین وحشت و خوف دشمن طبقاتی خود بنا کرده و در شرایطی که دمل چرکین سرمایه داری ترکیده و بسیاری از کثافتهای درونی اش نمایان و بی اساسی افسانه های ابدی بودنش برملا میگردد، با وحدت و اتحاد جامعه زحمتکشان و ستمدیدگان حول برنامه های سوسیالیستی پرولتاریا و حزبش اقدام به ریشه کن سازی این نظام پوسیده طبقاتی کنیم... به امید آن روز

زنده و پیروز باد انقلابات رهایی بخش سوسیالیستی پرولتاریا در سراسر جهان

راوی

یکشنبه، ۲۹ مرداد ۱۳۹۱